



موشول پرید تو آب و گفت: «تو هم بیا! تو هم بیا!»



گوش کن بین چی بود؟ چی شد؟
 هاپول و موشول رفتن شنا. کجا؟ کجا؟ توی یه حوض بادبادی، رو چمنا. یه جا همین دور
 و بُرا.



هاپول مدل همیشه، فکر کرد داره غرق می‌شه.



هاپول از آب می‌ترسید. تیریک تیریک می‌لرزید. فکر کرد شنا چه جوریه.
این جوریه اون جوریه...